



سیستانی / می ۲۰۰۷

## بوجان جیغه دار که بود؟ بی بی حلیمه خانم امیر عبدالرحمان خان یا شاه بوبو خواهر امیر؟

(به سلسله معرفی زنان نامور کشور)

بی بی حلیمه دختر میر عتیق الله از اولاده میر واعظ کابلی، خانم امیر عبدالرحمان خان بود که در سال ۱۲۸۰ یا ۱۲۸۲ در بارانه کابل چشم به دنیا گشود. مادر میر عتیق الله دختر امیر دوست محمد خان بود. حلیمه از کودکی در خانه پدر علوم متداوله را آموخت و در ادب و شعر معلومات لازم را کسب کرد و در جوانی ذوق شعر گفتن در او شکوفه نمود. در ۱۲۹۶ هجری / ۱۸۸۰ میلادی وقتیکه امیر عبدالرحمن خان از بخارا به وطن بازگشت و به کابل آمد، شب در باغ بالا توقف نمود و در آنجا با بزرگان و ارکان دولت ملاقات نمود و ضمن صحبت با سردار محمد یوسف خان ابن امیر دوست محمدخان پرسید آیا کدام سردار زاده یا خواهر زاده ای که لیاقت همسری را با او داشته باشد، سراغ دارد؟ سردار محمدیوسف خان فوراً حلیمه دختر میر عتیق الله خان را که در آن زمان ۱۶ یا ۱۷ سال داشت و در حسن و زیبایی نیز زبانزد خاندانهای اشراف بود بخاطر آورد و از او به امیر عبدالرحمان خان حکایت نمود. چند روز بعد حلیمه به نکاح امیر عبدالرحمان خان درآمد که بعد به بوجان شهرت یافت.

اولین کار این خانم بخشیدن مهر خود به امیر و سپس رفتن او به محبس عمومی بدون اجازه امیر و رهاکردن تمام زندانیان از محبس بود. وقتی امیر از این قضیه آگاه شد بشدت عصبی گردید ولی بعلت علاقه شدیدی که نسبت به خانم جوان خود داشت از گناهش درگذشت و به او خاطر نشان کرد که من بعد بدون مشورت او دست به چنین کارهایی نزنم. بی بی حلیمه زنی سخی طبع و مهمان نواز بود و دسترخوان گسترده داشت و با غربا و مستمندان مساعدت میکرد. وی به سرود و موسیقی و میله و گردش علاقه مفرط داشت، و از اوایل بهار که درختان شکوفه باران میشدند، تا فصل پائیز هر روز به باغی میرفت و اوقات خود را به سیر و میله سپری میکرد، و وقت خود را به شنیدن موسیقی میگذشتاند و بهترین نوازندگان خرابات را بحضور میطلبید و به ساز و سرودهای آنان گوش فرامیداد و از هنر ایشان محظوظ میگشت.

گویند روزی امیر عبدالرحمان خان یک دسته گل نرگس برای بی بی حلیمه فرستاد و او برای ادای تشکر فرد ذیل را نوشت و به امیر فرستاد:

نرگس صد برگ از دست شهنشاهم رسید

بر سرخود ماندم و برچشم تر مالیدمش

بوجان یا بی بی حلیمه اولین زن شاعر است که در عهد امیر عبدالرحمان خان دم از استقلال زده است. بروایت پرده نشینان سخنگوی این سه بیت از او است:

از برای خدا بلند کنید	بر سرخود لَوای استقلال
باد شیرین دهان ملت ما	یار ب از میوه های استقلال
میکنم بعد از این بدیده خود	سرمه از خاک پای استقلال

بویوجان از امیر صاحب دو فرزند شد که یکی در کودکی درگذشت و دیگری سردار محمد عمرخان بود. بروایت ماگه رحمانی، مؤلف "پرده نشینان سخنگوی" (ص ۱۴۶) بویوجان به عمر ۴۶ سالگی صبح روز چهارشنبه ۲ جوزای ۱۳۰۴ شمسی درگذشت و جنازه اش در جوار تمیم انصار بخاک سپرده شد.

به گفته سردار کبیرالله سراج، امیر عبدالرحمان خان بیشتر در باغ بالا اقامت داشت و بویوجان در بوستان سرای بسر میبرد. بویوجان معروف به **بویوجان جیغه دار** همین خانم امیر عبدالرحمان خان بود که تاج الماس نشانی بر سرمینهاد و هنگام حرکت از یکجا بجای دیگر تعدادی از عساکر دولتی او را اسکورت میکردند و میخواست نقش یک ملکه را اجراء نماید و چون جیغه بر سرمینهاد از این سبب به **بویوجان جیغه دار** معروف شده بود. از آنجایی که بویوجان میخواست پسرش سردار محمد عمر ولیعهد شود، او را که هنوز نوجوان ده ساله بود داماد ساخت و در سن ۱۱ سالگی او صاحب فرزندی بنام سردار نیک محمد شد که فقط ۱۱ سال از پدر خود کوچکتر بود. از پسران دیگر سردار محمد عمر، سردار محمد حیم ضیائی متخلص به "شیون" و سردار محمد حسن خان، یاور، نامدار تر اند. اما امیر عبدالرحمان خان بجای سردار محمد عمر خان، سردار حبیب الله خان را بیش از دیگر پسران برای مشق و تمرین سلطنت مورد توجه قرار میداد و بکارهای مملکت آشنا میساخت، گویا که او را ولیعهد خود ساخته بود. بعد از فوت امیر عبدالرحمان خان، بدون کوچکترین مخالفت از سوی برادران او به امارت برداشته شد. مگر بنابر روایت پوهاند هاشمیان، **بویوجان جیغه دار**، خواهر امیر عبدالرحمان خان و خانم سردار عزیز خان نادر، برادر ناسکه سردار محمد اسحاق خان (ابن امیر محمد اعظم خان) بود. بدین ترتیب سردار محمد عزیز پسر عموی امیر و هم وزیر حربیه امیر عبدالرحمان خان بود. بنا بر یادداشت پوهاند داکتر هاشمیان، بویوجان جیغه دار که از امیر عبدالرحمن خان مسن تر بود، زنی بوده بسیار بلند پرواز و مردانه صفت که خود را وارث سلطنت میدانست و بالای طرز اداره برادر خود انتقاد میکرد و پروای شوهر را نداشت و بخاطر آزادی های خارج از دایره عنعنات مردسالارانه دو سه بار از شوهرش لت خورده بود و بنابرین با شوهر مناسبات خوبی نداشت و جدا زندگی میکرد. البته بعد از طغیان سردار محمد اسحاق خان در مزارشرف مناسبات سردار محمد عزیز با امیر و هم با زوجه اش بویوجان خرابتر شد، از وزارت دفاع معزول و تحت تعقیب قرار گرفت. در عین زمان زوجه اش بویوجان به مرض طاعون درگذشت."

اما سردار کبیرالله سراج میگوید: "خواهر امیر عبدالرحمان خان تاجی نداشت که بر سر نهاده چرا که تاج مخصوص شاه خانم بود و او زن کدام شاهی نبود. ثانیاً خواهر امیر عبدالرحمن خان، **شاه بویوجان** نام داشت که انگلیسها پس از قیام مردم کابل و هنگام تصمیم خروج از افغانستان او را پیدا کرده پیغامی به امیر عبدالرحمان خان فرستادند. این زن پیغام انگلیسها را در پیزار نوکرش جابجا کرد و برای امیر فرستاد که موضوع در تاریخ غبار (ص ۶۳۵) و تاج التواریخ درج است. در مورد مرگ شاه بویوجان سردار کبیرالله سراج گفتند: شاه بویوجان را شوهرش از کلکین طبقه دوم منزلش بزیرپر تاب کرده بود که بر اثر آن درگذشت."

پوهاند هاشمیان اشاره میکند که بعد از فوت بویوجان (شاه بویوجان)، سردار محمد عزیزخان با دختر سردار ولی محمدخان "لاتی" موسوم به بی بی خدیجه (که مادرکلان پوهاند هاشمیان میشد) ازدواج نمود و به هندوستان فرارکرد و چندی بعد در هندوستان درگذشت و در حظیره شیخ حبیب پهلوی قبر سردار محمد ایوب خان "فاتح میوند" در پشاور دفن شد. در عهد اعلیحضرت امان الله خان به اساس فرمان عفو شاه امان الله، بی بی خدیجه، با سه تن از فرزندان او به کابل بازگشتند. پوهاند هاشمیان در مورد مادر کلان خود میگوید: او زنی بود که خاندان محمدزائی را از خرد تا بزرگ چه در قندهار و چه در کابل و چه در پشاور می شناخت و یک تاریخ زنده بود. چنانکه وقتی پروفیسر ادمک برای تألیف کتاب خود بکابل آمده بود، مرحوم خلیل الله عنایت سراج پسر معین السلطنه چند بار بخانه ما (مادر کلانم با من می بود) آمد و اکثر معلومات قرابتهای خاندان محمدزائی را از او می گرفت و به ادمک میداد.

بیاد دارم که حدود ۱۰ ساله بودم و همراه با مادر کلانم بدعوت بی بی جان، خانم سردار عبدالقدوس خان اعتماد الدوله (مادر اعتمادی ها) توسط گادی شخصی بمنزل شان در ده افغانان میرفتیم، بی بی جان (نواسه امیر دوست محمد خان بود و مادرکلان مرا بی بی کوجان یا دختر کاکا جان میگفت) و از مادرکلانم راجع به بقایای خاندان محمدزائی در افغانستان و هندوستان و ازدواجها و اولادهای شان معلومات می گرفت و این معلومات را در یک کتاب ضخیم که بقلم خود مینوشت، ثبت میکرد. بی بی جان زن باسواد، ادیب و پرمعلومات بود و خط بسیار زیبا و عالی داشت. پوهاند هاشمیان می افزاید که یک نواسه اش نور احمدجان اعتمادی بود که در آن وقت در صنف هفتم یا هشتم بود و بی بی جان او را به نوشتن سیاه مشق مجبور میکرد. و نواسه دیگری سرورگویا، زیر تربیت او شخص چیزفهم شده بود.

من (هاشمیان) باری از توریالی اعتمادی (سابق رئیس پوهنتون کابل) پرسان کردم که آن کتاب چه شد؟ گفت: نزد بوبوگل (خانم محمد یونس خان نایب الحکومه قندهار) بود. شاید در رژیم کمونیستی مفقود گردیده باشد. اگر آن

کتاب پیدا شود یک غنیمت بسیار بزرگ فرهنگی بشمار میرود، زیرا یک زن باسواد و آگاه واقعات دوره صدرات شوهر خود را نیز در آن ثبت کرده بود."

اما فراموش نشود که یک زن دیگر از زنان محمدزائی نیز به شاه بوبوجان معروف بود و آن خانم سردار حیات الله خان بود که توسط حبیب الله کله کانی معروف به بچه سقاو همراه عده یی دیگر از سرداران محمدزائی اعدام گردید. این شاه بوبوجان تا سقوط رژیم شاهی زنده بود و صاحب خانه بزرگ و مجللی در شهرنو کابل در جوار وزارت داخله بود که باغ سرسبز و پر از گل‌های رنگارنگ با درختان مثمر به آن رونق و هوای تازه می بخشید و در دهه هشتاد میلادی آن ساختمان را ریاست اکادمی علوم افغانستان از ورثه شاه بوبوجا خرید.

امیدوارم کسانی که در موضوع وارد اند و معلومات ثقه تری دارند، در مورد این دو سه خانم افغان که نامی از خود بر جای گذاشته و رفته اند ، روشنی بیشتری اندازند.

با تشکر از یاد داشت های پوهاند هاشمیان و خاطرات سردار کبیرالله سراج و دکتور اکرم عثمان